

و صورت اجازت وی در توفیق البحرین موجود است و دیگر در مدرس ابوالسنا
 اصفهانی حضور یافت و آنجا با سید علی بن طاووس حنی حلی و شیخ بیثم بن علی
 بن بیثم بصرانی هم شاکر بود بعضی گفته اند خواجہ علی الزمخدری فقه شاکر ہے
 ابن بیثم کرده است و ابن بیثم در حکمت شاکر دی خواجہ و از مشایخ روایت وے
 شیخ برهان الدین ہمدانی و اشمرہ اند کہ از شیخ منجب الدین فی صاحب فرست
 مشہور روایت میکند نلام بن خواجہ ربیع از شاہراہ ایشانت سید غیاث
 الدین عبدالکریم بن طاووس صاحب فخر الفری و فطال الدین محمود بن مسعود
 شہرازی مصنف درۃ الناج و غیرہا من الثالیف الشہرہ فی المنقول والمعقول
 و جمال الدین حسن بن یوسف بن المطہر الملقب بالعلامة الحلی نے کہا خود در
 طی اجازہ کبیرہ بنی زہرہ نصیر فرمودہ است مورخون و علما رجال اور دہ اند کہ
 چون خواجہ نصیر الدین در کافہ علوم عقلانیہ و نقلانیہ بدرجات عالیہ نایل
 شد و صحبت شنہاوش در تمام بلاد اسلام انتشار یافت و ندین ناصر الدین مختتم
 حاکم مہستان کہ از افاضل امرا اسمعیلیہ بود بدیدار حضرت خواجہ شایو شد
 و بہر وسیلت کہ بود او را بپاثر کہ قصبتہ مہستانت کشانید و مقدم ان
 بزرگوار بسیار مغنم داشت و از حضورش اسرافاضات میکرد خواجہ در آنجا
 کتاب الظہارہ را بنام ناصر الدین ترجمت نمود و اصل از کتاب از حکیم اعظم ابو علی
 احمد بن محمد بن مسکویہ است کہ از تصانیف فلاسفہ ہند در حکمت عملی فراہم
 اور دہ فلذا بر ادب بجمع شراب اشمال یافتہ ترجمہ خواجہ کہ باخلاق ناصر مشہور است
 بطبع رسیدہ ولی اصل کتاب الظہارہ کہ از ابن مسکویہ بزبان عربیہ سلخہ بسیار کم پایا

و این ایام بک ^{نسخه} نفیس از پر نصیب منیب بنصرف مالکانه رئیس اجل فیلسوف
 الحضرة جناب جلالتنا ب صنیع الدوله ایدة الله تعالى دوامد بخط عالم حامل قلمه
 فاضل السید حسین بر السید ابی القاسم الخوانساری صاحب الحواشی علی
 اللعین جد السید بر السید بر الفقیهین المجتهدین الامیر محمد هاشم و الامیر
 محمد باقر الاصفهانیین مد الله فی بنائهم ما خواجه نصیر الدین در او ان توقف ^{فوسنا}
 قصیده غریبیه در مدیح مستعصم خلیفه بنظم کشید و با مکتوبی بوزیر مؤید
 الدین محمد بن العلقمی بدار السلام فرستاد تا وی قصیده را بگذراند و خواجه علی
 ما صرح غیر واحد من اصحاب المعجزات از تخریب خلیفه فصدت و روچ مذهب ^{مبتدا}
 ولی ابن العلقمی چون مراتب نصیر الدین را در انواع فضایل و قیوم کمال آشنیده
 و دانسته بود تعرفه او را در حضرت خلافت مظنه زوال اقبال خویش ^{مبین}
 لاجرم در پشت مکتوب خواجه بناصر الدین محشم بر نوشت که نصیر الدین ^{طورا}
 دوری در گاه نود و خاطر خلیفه است فلذا مدحی در حق خلیفه عصر سرود
 و نامه بمن رقم نموده نامظور او را در پیشگاه خلافت پناه منشی سازم و از
 اینجا که انجام این معنی منافی بجهتی و دستداری بود لازم نمود که اعلام کنم
 تا غافل نباشی چون مکتوب ابن العلقمی بناصر الدین رسید خواجه را حلس نمود
 و زمانیکه از فوسنان بغزویین میرفت و پرا تیز پادشاه اسمعیل بن علاء الدین
 محمد بر روی در فلاع صبا حبان با باطنیه محشور بود و ب نصیبنا شنغال
 میداشت تا آنکه در سنه ثلاث و خمسن و ستمائیه هلاکوخان بن ثولی خان بن
 چنگیز خان بغریان برادرش منکوقان بالماس فاضی شمس الدین احمد قزوینی

بفصد اسبصال اسمعیلیان بایران آمد و قلاع ایشان را در حصار گرفت خواجه
 نصیر الدین خورشادا که در آن تاریخ پادشاه انفرقه بود بمسالت و اطاعت هلاکو
 اشارت کرد و او بر حسب صوابد بدخواجه از قلعه مهمون دز برآمد نزد هلاکو
 رفت خواجه در تاریخ این واقعه این دو شعر بنظم کشید

سال عرب پوشش صد و پنجاه چار شد یکشنبه روز اول ذی قعدة با ممداد
 خورشاد پادشاه اسمعیلیان ز تخت برخاست پیش تخت هلاکو با پناد

هلاکو خان چون مراتب فضل و کمال خواجه نصیر الدین را شنید بود و هم دانست
 بود که خورشاد صلاح بینی و خیر اندیشی و عیاز سر پر خواشجویی و سینه کره
 برخاسته از در رضاجویی و خاطر نوازی در آمد لاجرم خواجه را بحضور خواست
 و مراحم ملکانه بظهور رسانید و بالترام موکب خویش مامور داشت و از آن پس
 در امور مهمه برایش دستوران بزرگ بخواجه کنکاج میکرد و از رای و اشارت
 وی تخطی نمی جست چنانکه فخر الدین کیمی در ترجمه احوال او میگوید و کان بعد
 الوزاره له و لاکو من غیر ان بدخل بد فی الاموال و اخوی علی عقله حتی انه لا یرکب
 ولا یسافر الا فی وقت یامر به و وقتیکه هلاکو خان بر حسب مواضع ابن العلفی و
 تصویب بلکه ترغیب خواجه نصیر الدین بر سر بغداد لشکر کشید و دولت عباسیان
 منقرض ساخت و خواست نامستعصم و احرار را حد بد پیشانند جامعی بمنع
 ایلخان برخواستند و گفتند شمشیر سقاح را بنخور مبستعصم و نکین نتوان کرد که
 خوف انفلاب جهانست و هلاک عالمیان خواجه معروض داشت که عاده الله در
 این عالم چنین فرار گرفت که امور و بجزای طبیعت عالم باشد مستعصم در شرف

وجود و فریب حق نیز بجایی بن زکریا می رسد و نیز بحسبین بر علی و ابراهیم و اعدایه
 بتبع بند ریغ سر بریدند و چهار همچنان بر قرار است و چنانکه باین شبهه تلچار
 عابثی باید آورد با وی حکم باید داد تا فریادش را غضب شخص خلافت پناه را در
 نمدی بپسندد و از دو احتیاط اندک اندک بیای سپردن و بدست نشردن آغاز
 کنند اگر در این اثنا شنیدند که آسمان بغرید و باد بدند که زمین بلرزید و در حال
 از کار باز ایستند و گرنه خاطر ایلیان را از تشویش حیات وی سوده سازند هلاک
 بر این برای تحسین کرد و بفرمود تا بدست آورد سنورا جل منعم و اهلک
 ساختند و دولت عباسیان بر انداختند از ماثر که همه خواهر نصیر الدین در
 زمان قتل عام دارالسلام استخلص عزالدین بن ابی الحدید شارح فیه البلاغ و برادرش
 موفق الدین بن ابی الحدید است بشرح که رهند و شاه کراچی در مجاری السلف
 آورده و خواهر بعد از فتح بغداد بدست لشکر بزرگ بجله اسد بن مزید پرفت که
 مجمع فقها شیعیه بود و در مجلس درس با محقق اول شیخ نجم الدین ابوالقاسم جعفر
 بن محمد بن الحسن بن سعید صاحب شرایع الاسلام ملاقات فرمود و محقق در
 مسئله استجاب بنیاس بر ای اهل عراق ند پس میگرد خواهر برادر نمود که مراد
 اگر بنیاس از قبله است حرام خواهد بود و اگر قبله واجب پس وجب استجاب چیست
 محقق فرمود من القبلة الى القبلة و خواهر را این جواب پسند خاطر افتاد و تحسین
 کرد و از مراتب علما و مجتهدین که حاضر بودند سوال فرمود محقق گفت از
 ایشان اگر یکی در علی منار است دیگری در علم دیگری بنیاس خواهر گفت کدام یک
 در اصولین (علم کلام و فن اصول فقه) اعلم است محقق بشیخ سعد بن ابی الدین یوسف

پدر علامه حلی و سعید الدین محمد بن الجهم اشارت نمود و فرمود هذان علم الجاه
 بعلم الکلام و اصول الفقه این معنی بر فقه فاضل نجفی بر سعید گران آمد و بعد از
 انقضای مجلس مکتوبی بپسر عم خویش نوشت با این صورت که

الایمن عظیم قدری کننت المثل بالکرم بالتعظیم فاللیب الکریم فیفضل الی التعداد علی الیب الکریم
 ولع الخیر بالعتوب من الخیر بتجلیها و الخیر

کیف ذکر کتاب بن المطهر و ابن جهم و لم تذکر فی محقق در جواب نوشت که لو سئلتک
 الخواجه مسئله فی الاصولین لما وفتت و حصل لنا العیا و پس از مراجعت خواجه از
 حله حضرت محقق در مسئله استجاب بناسر و رفع اشکال رساله الطیف نوشت
 و نزدان بزرگوار فرستاد خواجه از وفوف بران رساله بر شجر و نضلع محقق از دعان
 آورد و بسیار تحسین فرمودان رساله را احمد بن محمد در مذهب بارع و شیخ ابراهیم
 قطیفی در حاشیه ارشاد قطب الدین اشکوری در محبوب القلوب و غیر هم فی غیرها
 بتمام هادرج کرده اند در افواه است که خواجه نصیر در واقع بغداد این الحاجب را
 بوسیله بعضی از علوم غریبه بدست آورد و بهلاک رسانید بشرحی مبسوط و
 شیخ مصحح الدین سعیدی را برای آنکه خلفا و امدیح گفته و در زوال ملک مستعصم
 امیر المؤمنین رثائی فصیح سروده بوده است بچوب بست و حمد مر بر انشپین
 شیخ رسید و در گذشت این هر دو فضا از مشهورات بلا اصل است و از مجامیل
 بیدلیل و هیچیک را با توارنج صحیحه توفیق و تطبیق نمیتوان داد بالجمله خواجه نصیر
 الدین پس از چندگا از جانب هلاکوخان بر بشتن رصد مامور گشت و در سبب
 اقدام باینهمه عظیم بعضی از مورخین مینویسند که منکوفان از میان سلاطین

مغول بحدت ذهن و شدت ذکا امتیاز تمام داشت چنانکه پاره‌ها از اشکال اقلیدس
حل میکرد و همواره در صد دین تن رصد میبود و نوبی جلال الدین محمد بن طاهر
راوندی را مامور اینکار بزرگ ساخت و او نتوانست از عهد برآید لاجرم در وقت
وداع با برادر گفت که چون فلاح ملاحظه را مستخلص گردانی خواجر نصیر را برای انجام
خیالی خطیر نیز در من فرست و هلا کو خان خواست کار بیکه از خواجر ساخته میشود
بنام وی مذکور شود از اینرا خود دستور بن رصد داد و گروهی از اهل خبر که
از اینجمله است عبدالله بن فضل الله صاحب و صاف الحضرة مینویسند که خواجر
خود اینچنانزاید بن اثر جلیل دعوت کرد و اینچنان او فاکل بمالک بحر و سر را بنظر
خواجر در آورد تا اعشار آنرا بالغامابلیغ در وجه خارج رصد مصرف دارد و
علاوه بر خزینه و عمال چندان مال حوالت کرد که از اندازه حساب بیرون رفت
سوی آنچه بصیغه جامکی و راتبه برای حکما معاونین و فهمان بوفزار ساخت و بحکم
اینچنان جمع از اسانید و مشاهیر علوم ریاضیه و نجوم از همه جا احضار فرمود از اینجمله
علامه شپرازی قطب الدین محمود که سمت فلک خواجر علیه الرحمه را نیز داشتند و
دیگر مؤید الدین العریضی الدمشقی و فخر الدین اخلاطی و نجم الدین فروینی و محیی الدین
مغری و فخر الدین مراغی و غیر هم پس برای محل رصد پشته رفیع از شمال شهر مرغ
اختیار کرده به معاونت اینجماعت بنابر پنج سال ششصد و پنجاه و هفت هجری رصد
خانه بنیاد نهاد بنهایت دقت و اتقان و کمال تأمل و امعان و زیج خانی بنام هلاکو
نصیبه کرد و چند جدول کرد و دیگر زیجات منفذمان مانند کوشپار و فاخرو
علائی و شاهلی و غیرها بنویسند و در کتابخانه برای رصد ساخت و سبع الاثنا عشر

الارجاوانا از کتب منسوبه بغداد و شام و جزیره مشحون فرمود حتی آنکه بروایت حسبا
فوات الوفیات فزون از چهار صد تن خرد و اینچنان فزون بود خواجه نصیر الدین در سن
شصد و هفتاد و دو و با جماعتی از نلامین و اصحاب از مراغه بغداد آمد و در
ماه ذیحجه الحرام از همان سال بدار السلام در گذشت چنانکه حمد الله در تاریخ
فوتش آورده که

نصیر ملت و دین پادشاه کثور فضل بگانه که چو ماد در زمانه نزا د
بسال شصد هفتاد و یک الحجه بروز هجدهم در گذشت در بغداد
پس جهورا کابروفت از قبیل وزیر و صاحب دیوان و غیره جنازه او را شیع کردند
و باز در حای عام شخص شریفش را بمشهد کاظمین علیهما السلام حمل دادند و در پانین
پای آن دو بزرگوار حفر قبر میکردند که ناگاسردابی ساخته و بکاشهای اعلی پراخته
ظاهر شد و معلوم گردید که برای ناصر خلیفه عباسی حاضر نموده بوده اند و له
وی در رصافه منجاک رفتند پس کالبدمفد سر حضرت خواجه را در بار بردند
نهادند و من العجب که تمامی آن سردیه موافق نادینچی که بدست افتاد مطابق
بوده است بار و ز ولادت خواجه نصیر الدین طوسی طیب الله سره القدوسی و بنا
ان بزرگوار جمله از اشعار عبرتیه و فارسیه در تذکرات و سفاین نوشته شده و

نمونه از آن در ذیل بیاید

امانتصانیت شریفه و کتب منبغه حضرت خواجه بسیار است مابین مطولات و
مختصرات بالعریبه و الفارسیه همه نامی و گرامی از انجمله است بجزید العفاید در فن
کلام که شیخ شمس الدین اصفهانی و جمال الدین علامه حلی و نور الدین علی الشیخ

پس
از هلاک هلاکو
پس بزرگوار با قباخان از
تخل عینا سلطانا بیا
داشت و در منصب
خطیر آمد بگر برادران
حوالت میکرد خواجه
نصیر الدین در نصیحت
و پند و کلماتی داشت
و در حضور و معروض
داشت سواد از سید
مامد در تاریخ و روضه
الصفیاء مطور است
هر که خواهد بنما
رجوع نما
بنا

بران شروع نوشتند و دیگرند که در نصیریه در علم هیئت که نظام الدین حسن
 نیشابوری صاحب تفسیر آنرا شرح نموده و دیگر شرح اشارات شیخ ابوعلی و
 او را در تصنیف عالی ردود و اعتراضات بسیار است بر فخر الدین و از وی که
 پیش از وی شرح اشارات کرده و فرموده است این که فخر زوی نوشتند است
 جرح است نه شرح و من این شرح را در بیست سال مخیر کرده ام و دیگر مخیر بر
 اقلیدس و مخیر بر محطی و کتاب المئوسطات بی المهندس و المهند و نقد المحصل
 در بر تصنیف محصل امام فخر الدین و از پراگنده نسیب نموده و اضافات و زوده
 و دیگر کتاب التجرید فی المنطق و اوصاف الاشراف و قواعد العقاید و التلخیص فی
 علم الکلام و رساله عروض بیارسی و شرح هزئه بطلیبوس و الفصول التصیریة
 صاحب روضات میگوید این کتاب را خواجہ بیارسی تصنیف نموده است
 مثل اکثر مصنفان و اینرا شیخ محقق دکن الدین محمد بن علی فارسی جو جانی که بانجا
 قریب العصر بوده تقریب فرموده چنانکه از شرحی که شیخ مفید ابن عبد الله
 السجوری المحلی بنام رئیس ارشد و ملک اسعد جلال الدین ابوالمعالی علی بن
 شرف الدین العلوی الحسینی الاوی بران نوشتند است موسوم بالانوار الجلالیة
 للفصول التصیریة استنفاد است کرده ایم و دیگر اخلاف ناصر بیست و اداب المتعلمین
 و رساله در صفات جواهر و خواص اجار و نقد التنزیل و کتاب الزیاد و خلافت
 نام و رساله معینة و شرح ان که هر دو در علم هیئت است بیارسی و رساله
 خلق الاعمال و شرح رساله العلم و این رساله را مصنفش شیخ جمال الدین علی بن
 سلیمان بحرانی اسناد کمال الدین بیستم خود نیز خواجہ فرسناد که بران شرح

بنگارش چنانکه شیخ یوسف بحرینی در لؤلؤ فی البحر بن آورده و دیگر رسالت جبر و
 اختیار فخر الذری که بعد از سرداسامی کتبی چند از اسناد دانشمند در مفا
 بغداد باقی میگوید و جامع الحساب فی التخت والتراب والکرة والاسطرلاب و
 المغطیات والظاهرات والمناظر واللیل والنهار والکرة المتحرکه والطلوع والغروب
 ونسطح الکره والمطالع و تزییع الذائره والمخروطات والشکل المعروف بالقطاع و
 الجواهر والاسطوانه والفرائض النصیره علی مذهب اهل البیت و تقدیر المعیار
 فی بعض تنزیل الافکار و بقا النفس بعد بواد البدن و الجبر والمقابله و اثبات
 العقل و رساله الامامه و رساله الی بنج الذین الکاتبی فی اثبات واجب الوجود
 والمواشی علی کتبات الفانون والزیج الا بلخانی و رساله ثلاثون فضلا فی معرفه الثمور
 و کتاب کرمان لایوس والثریا و یوسپوس و له شعر کثیر بالفارسیه و از مآثر عظیمه
 و آثار کرمیه حضرت خواجه نصیر الذین طوسی رضوان الله علیه انشائیهات
 و تصدیقات ماثوره مشهوره بدو و زده امام است که از او وارد و وظائف فرقه
 امامیه میباشد و در اینجا مطالب و نیل حاجات و تفریح مهموم و کشف ملتا
 بفرات و مداومتان توکل میکنند و ختمها بر میبرند تا بمقاصد خویش
 فایز میگردند و در این باب بی بخاری نموده اند و بعضی از کتب مؤلفه در عز
 و ادعیات و او را و تعقیبات شرحی در شان انشا اینفصول مفید سه
 بنظر رسیده است

اما شعرا نیز باعی از خواجهر حلب الزهره در کتاب نگارستان و تاریخ کتبه
 دیده شد که

موجود بحق واحد اول باشد
 باقی همه موهوم و مخپل باشد
 هر چیز جزا و که اید اندر نظر
 نقش دومین چشم احوال باشد
 در جمع الفصاحتها میر خیر معاصر صاحب التصانیف و الماثرو صافلیخان
 المختص بالهدایة ابر شاعر هابنام نامی خواجه نصیر الدین طوسی طیب الله سر
 الفدوسی ابراد شده است که

ممن انکه خدمت تو کنم و منپنوا تم
 توئی انکه چاره من نکنی و منپنوا د
 دل من کنی پذیرد بدل تو بار کبر
 بنود پگری چه ماند تو بد پگری چه م

و دیگر

جز حق حکمی که حکم را شاید نیست
 حکمی که ز حکم حق فرزن اید نیست
 هر چیز که هست انچنان میباشد
 انچیز که انچنان نمیباید نیست

و دیگر

اینچیز اینشکل موهوم هیچ است
 ایندائره وسط مجسم هیچ است
 خوشباش که در دشمن کون فنا
 وابسته بگدنی و انهم هیچ است

و دیگر

گزانکه بر استخوان نماند رک و پی
 از خانه تسلیم منبر بیرون پی
 گذر منبر از خصم بود رستم زال
 منت مکش از دوست بود خانم ط

و دیگر

چون در سفر ای لبر هیچ مگو
 احوال خضر در این سفر هیچ مگو
 ماهیچه و جها هیچ و غم و شاد هیچ
 میدا که نه هیچ دگر هیچ مگو

هم اینقطعه را در مجمع الفضا بجوابه منثوراً

نظام بی نظام از کافر میخواند
چراغ کذب را نبود فروغی
مسلمان خوانمش زیرا که نبود
مکافات دروغی جز دروغی

مهر معاصر صاحب روضات الجنات این شعرها را در ترجمه خواجهر از نتایج طبع
همیون او آورده است

نمود مهتری چه دست سگ
روز ناشب شراب نوشیدن
یا غذای لذیذ را خوردن
بالبا سر لطیف پوشیدن
من بگویم که مهتری چه بود
گوئی زمین نیوشیدن
همگنان ترا ز غم رهانیدن
در مراعات خلق کوشیدن

و هم در روضات که خواجهر در علم قرآنت فرمود علی ماهو المشهور

نوبین و نور بسا که حکش بدان ایووشنا گز حکم آن زینت بو اندر کلام کرد کار
اظهار کن در حرف ادغام کن در پرملون مقلوب کن در حرفنا در مابقی اخفایا
فقیه فاضل که ما شهانی امام محمد علی بن امام محمد باقر بهمانی در کتاب مقام الفضل

میگوید در جواب این شبهه حکیم ختام که

می خوردن مرغی از آن میدانست
مرگش خوردم علم خدا جمل بود

خواجهر نصیر الدین فرمود است که

علم از آن علت عصاره کردن
ترد عقل از غایت جمل بود

و از نسل خواجهر نصیر الدین جامعی در دولت صفویه بدرجات عالی نایل شد
مرجع مهم امور و مصدر حل و عقد جمهور بوده و ایشان در موضع اردو با

از خواجهر
نصیر الدین صدر
عقل شد صد الذین علی
و اصل الذین حسن و
محمد الدین احمد مد از خود
صد الذین علی طالب
مناسب بدمه بر کردار
حیاتت کرد چون او هر
در گذشت صیل الدین
حسن بجای او نشاند
با غاوان خازن شام رفت
دولت با حکومت و مقام
شام بر عهد او محمود
بود و مابقی از آنها نصیب
کرد و اخذ نمود و هم با
فاوان بازگشت و نیابت
بمباد بافت خوردن غل
سختی ناسولی پیش گرفت
لاجرم مرفول شد و موافق
مصادره گردید و امانتها
بافت و بر احوال در گذشت
و امام محمد الدین احمد را خازن
خان قتل آورد و در جوار او
مردم را خیره و
ظلم کرده
بود

از دیباچه بیکنی داشته اند شهر ایشان حاتم بیک اردو بادلیت که در سلطنت
شاه عباس بزرگ لقب اعتماد الدوله داشت که برفا نرمان مرادف صدراعظم
در این اوان و اخبار و آثار و مآثر او را اسکندر بیک منشی در عالم از این تفصیل
باز نموده و در رفتن حاتم بیک بار دو باد برای صله ارحام و تجدید عهد سلسله
و اقوام خود صاحب عالم را نیز همراه بوده و روزنامه مسافرت او را بر وجه اجمال
ثبت کرده است باری اسامی جمعی کثیر از اولاد خواجه نصیر در تواریخ بنظر رسیده
و در این عهد جاویده نیز بعضی از ایشان نوکر پوز میباشند و خواهم خوشتر
نصیر کتبی مینمایند از شاه میر ایشان عبداللہ خان است ثنکدا و خاصه
همه یون

تجلی الامیر الدین ابو حامد الغزالی

محمد بن محمد بن محمد بن احمد الغزالی الاشعری الشافعی از رجال دنیا و احاد عالم است
کتابهای ریاضی و ریاضی و ریاضی خارق پر داختر مردم در حق او نیز مانند محمد بن
العربی برد و عقیده منضاده اند گروهی از اکابر اولیای الله می شمارند و بعضی
مطالعه کتابهاش جایز میدانند وی در چهار صد و پنجاه و پانجاه و یک بطوس
منولد شد و چون بزرگشغال و تحصیل رسید نخواست در طوس بخدمت
امام احمد و ادکانی مراد تا آغاز کرد انگاه بنیشابور آمد و حضور امام الحرمین
ابوالمعالی جوینی دریافت و مشغول کسب علوم شد و سعی وافر وجد تمام مبذول
داشت تا در زمانی اندک براقراز تقدم جست و مشاور الپ گردید و با حیات
اسنادش باشه با اسم و انتشار صیفت ناپل شد و بنصیف کتب شروع نمود و

امام الحرمین بوجود وی اظهار خشنودی میفرمود و ابو حامد همی بنیثا بود
 محض ابوالمعالی شرف ملازمت داشت تا او در گذشت پس از بنیثا بود و برآمد
 و بار دوی سلطان جلال الدین ملک شاسلجونی رفت و با وزیر بی نظیر او خواجه
 نظام الملک طوسی ملاقات کرد و خواجه مقام قضیلت و فقاہت و رتبہ نبالت
 و نباهت ابو حامد را شنید بود لاجرم فرخوردشان از فقیہ فرزانه و عالم بگانه
 احترامات بظهور رسانید و انواع سردمی و دولتمودی در حق او مصروف خست
 و درگاه خواجه نظام الملک محط حال رجال عصر بود چه علما عظام و افاضل فحام
 از هر جا بیار گاه او تقریب میجستند ابو حامد را در ان ایام با مشاہیر انکو و مناظر ان
 افتاد و مجادلات فقهیہ و مباحثات علمیہ روی داد و حضور خواجه نظام الملک
 که خود نیز از علما شافعیہ محسوب بود بر همگان غالب مد و جملہ را در هر عنوان
 مجاب و ملزم ساخت و از ایجاد رجنہ اعتبار و اشنہاوش بالا گرفت و خواجه نزد پس
 مدرستہ نظامیہ بغداد با وی تفویض فرمود و او در ماه جمادی اولی از سال
 چهار صد و هشتاد و چهار ہجری بر سبب مقرر بدارالسلام بغداد آمد و در مدت
 نظامیہ مباشر القادر و سر کردید مردم بغداد بلکه تمامت عراق شہنہ و فہنہ
 او شدند و حشمت و جلال ابو حامد از ہمہ ائمہ بغداد بلکه ارکان دولت و اعیان خلافت
 بگذشت چنانکہ عبداللہ بن اسعد با فعی در تاریخ مزارت الجنان و عبرة البغظان
 میگوید و علت حشمت و درجہ و بیاد حقیکان از غیب حشمت الاکابر و الامراء
 فی دار الخلافہ ان گاد و عین اقبال دنیا و شباب حصول جا و جلال و عطف علائق
 و سائل الی اللہ از ضمیر منبرش سر زد و بر منصب و مال و جا و جلال سنبہ افشا ند

و بلطائف جبل و دقایق تدابیر از دست اهالی دارالسلام نفی جسته بنا بر پنج ذریع
 الفعه چهار صد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 عزت و انزوا راه شام پیش گرفت فاضل شمس الدین بن خلکان میگوید نخست
 بیخ رفت و از حجاز به شام توجه کرد و در شهر دمشق مقیم گردید ولی خود از کلام غزالی
 در کتاب المنفذ من الضلال مستفاد میشود که از عرفان شام رفته و بعد از دو سال
 نشر بیاز پارت خانه خدا در یافتن میفرماید چون از علوم فارغ شد تمام همت
 خویش بر طرفت صوفیه روی آورد و بر من ظاهر کردید که در سعادت
 اخروی طبعی نمیخواهد کرد الا بتفوی و گفت نفس از هوی و جان اینکار بقطع علاقه
 قلب از دنیا و مجافی از دار غرور و رجوع بعالم جاوید و اقبال بحقیقت الی الله تعالی
 حاصل میشود و اینها صورت تحقق معنی پذیرد الا باعراض از جاه و مال و تخلص از
 شوغل و علائق و چون نگرینم خویش را در اغلال و فو که فیه نشد دیدم و نیکو بود
 اعمال که اشغال داشتم ندرین بنظر رسید و قتی که دقت نمودم و امعان نظر کردم
 دیدم این ندرین اقبال است بعلوم غیر مهمه که در بازار اخوت پنکالارا اصلاح و رواج
 نیست و نیت ندرین پسرانشش نمودم دیدم مشولیت و محرک اینکار است که طلب جاه
 و انتشار صیفت پس بیقتن دانستم که من بر کار جهتم ایستاده و بر لباتش پای نهاده
 و اگر ندرین سابق و تلافی ماضی نکند عذاب الیم مقیم خواهم بود از اینجا خیال
 فوت گرفت هر روز فکری میانگشتم که بچند بیخ خود را برهانم پس مدتی گذشت تا
 همه در میان سلطان عقل و شیطان شهوت حرویب قائم بود لذا اندنم و شتون جاه
 پای غریبت بزنجیر اقامت میبست و منادی ایمان و داعی فوز و شتر حلاوت میبگفت

شیطان میگفت این حالت عارضه است بر تو طاری شد غضب زایل میگردد بمان
 تا این خاطر بیایم و این بیماری ما بخوبی باید و اگر پند من پذیرد و از
 سر این ثمول و ثمنل برخیزی شاید نفس فاهر و عقل غالب آمد و در صد مظنا
 این مرتب و مناصب شد و تو از دست داده باشی و دیگر معاودت مکان
 نپذیرد باری ششما طول کشید که این مجاذب در میان بود و او اهل امر و خوشتر
 اختیار مییدم که هر طرف بگزینم میتوانم اما او آخر حال کار باضطرار کشید خسته
 بر لسان تکلم من جانب الله فعل کنکی زده شد منبوالسنم شرط ندر پس بگذارم
 رفت و رفت این عقدا لسانی مورد اندوهی عظیم در دل شد و این عارضه قلبیه
 بقوای بدنیه سرایت نمود قوت هضم از کار رفت نه طعامی در مزاج گوارند بود نه
 شرابی پس قوی سخت ضعیف گردید اطبنا از علاج باز ماندند و گفتند هذا امر
 نزل بالقلب و سری الی المزاج فلا سبیل الی للعلاج الا بان یروح القلب عن الهم
 الملم و چون خوشتر و از اختیارات خارج و باضطرار و الج دیدم بدرگایزد نعالی
 نالیدم که مر اینجات بنشد و کار اعراض از جا و مال و اهل و اولاد بر من است سازد
 پس غریبت خروج بمکه ظاهر کردم و در دل ندیدم سفر شام منبومدم از بیم آنکه خلیفه
 و اصحاب و خواجده و احباب مبادا از فساد اقامت من بشام مطلع شوند و مانع
 گردند الغرض حیلتهای لطیف بکار بستم تا از بغداد برآمدم و ائمه عراق در حین
 من از این خروج بعد از زبان طرز و از کردند چه از ایشان احدی نبود که این خروج را
 بسبب منی مسئند بدانند چرا که همان حالت ندر پس نظامه و افاضت فضا بل و
 اشتغال معلوم و سمیه و منصب اعلی در دین میدانند و غیران نیز و بیچند

شرع و تقویٰ از اسلام در حق علمای فاضل نبودند و ذلک مبلغهم من العلم انگار ترک
 و تاجیک از دور و نزدیک در اسنن با طاعت فریشتند تا آنکه دور بودند خروج
 مرا با بختل می نمودند که امر او اعیان وجود او و امر کرده داشته اند و ولایت و ارکان
 سپر و حال او را نپسندیده اند و آنانکه نزدیک بودند و الحاح بزرگان بغداد و
 الناس اکابر عراق را با برام تمام بر ترک خروج می نگریستند میگفتند این کار راهیچ
 سبب نیست مگر امری سماوی همانا اهل اسلام را چشم زخمی مقدس بوده است
 الغرض از بغداد مهاجرت کردم و آنچه با خود داشتم از مال پراکنده ساختم آبادی
 کفاف و قوت اطفال پس داخل شام شدم و فریب دو سال در آن ملک مفیم بودم و
 بخلوت و ریاضت برای تزکیه نفس و نهد با اخلاق و تصفیه قلب برای ذکر الله
 میگذرانیدم بدستوریکه از علم صوفیه واقف شده بودم و در مسجد دمشق اعتکاف
 بجای می آوردم بمناره مسجد بالامیر رفتم و تمام روز انجام بودم و در مناره می بستم انگار
 از دمشق بوی بیت المقدس رحلت جسم و در آن محل شریف هر روز بجزه مفید
 داخل میشدم و در می بستم انگار داعیه فریضه حج بیت الله از خاطر سر بر زدن
 از برکات مکه و مدینه و رسول الله بعد از فراغت از زیارت خلیل استمداد
 نموده باشم پس بجاز رفتم و از آنجا دعوتهای اطفال مرا بوطن طوس کشانید بولد
 مالموف باز گشتم بعد از آنکه بعد خلق الله بودم از رجوع بطلوس و در طوس نیز
 عزت بزرگتریدم و از شرف و حرصی که بخلوت و تصفیه قلب برای یاد خدا داشتم از
 مردم آنرا و اگر فتنه و حوادث زمانه و مهملات عیال و ضرورت معیشت و
 سلامت دیگرگون میکرد و صفای خلوت او ده می ساخت پس ده سال بر این توالی

بودم و در اثنا اینگونه امور می بر مینگشفتند که احصا و استقصا آنها ممکن
 نیست و یقین کردم که سالکان طریقی صوفیه اند خاصه و سپر ایشان بهترین
 سپرهاست و راه ایشان راستترین راهها و اخلاق اجتماعت پاکیزه ترین خلفهاست
 خلق نا اینچنانچه خلاصه عبارت ابو حامد غزالی بود از کتاب المنقذ من الضلاله
 پر خود از کلام امام غزالی مستفاد و معلوم میگردید که از عمر او بیست و هفت روز از آنجا
 بجزاز و از جاز بجزاسان باز آمده اما ابن خلکان در وفیات الاعیان چنین آورده
 که ابو حامد در ذی قعد چهار صد و هشتاد و هشت هجری بقصد سلوک طریقی
 زهد و انقطاع غریبت حج نمود و چون مراجعت کرد بیست و هفت روز در مدینه
 دمشق مدتی مقیم گردید و در آنوقت بزاونی جامع در جانب غربی از چند دوسر
 میگفت و از دشواریت المقدس انفعال جست و در عبادت و زیارت مشاهد
 و مواضع معظمه اجتهاد و سعی بجای آورد و انگاهتک مصر نمود و پیشتر اسکندریه
 مدنی اقامت جست و میگویند که میخواست از اسکندریه بکشتی نشین برآید
 اجتماع با امیر یوسف بن ناشفین صاحب مراکش بلاد مغرب و در ولی در اثنا
 اینجبال خبر فوت ابن ناشفین با اسکندریه رسید ابو حامد بوطنی که در کشور طو
 داشت غریبت گاشت اینکلام ابن خلکان زیاده بر تقدم امر حج بدین الله از جهت
 رفتن ابو حامد بمصر و اقامت اسکندریه نیز منافات با عبارت المنقذ من الضلاله
 دارد علی الظاهر و عبد الله بن اسعد با فعی میگوید قصد رفتن مغرب برآید
 اجتماع با امیر المسلمین یوسف بن ناشفین بازهد و ترک دنیا ای و نمپسازد و
 از ملک و جلالت میگریخت و در بغداد جاه و سبب و مقام رفیع او را گزیند داشت

همه را گذاشت و گذشت مع هذا چگونه میشود که بصوب مراکش باسکندریه ^{مد} و
 باشد پس این زیاده دخول مصر و اقامت اسکندریه و قصد رکوب بحریه ^{صیح} نیست
 چنانکه خود نیز در کتاب المنقذ من الضلال جرافت بیت المقدس و دمشق
 انگاچ و رجوع و وطن چیری مذکور نداشتند است و کلام ابر عبا اگر نیز که از اجله
 ائمه فارغ است این اصناف را ندارد و کفکان غزالی بعد از مراجعت بطوس
 بنصیف کتب نافعه در علوم عده اشغال جست و فخر الملك وزیر پسر خواجه
 نظام الملك او را بنیاد ریس مدرسه نظامیه بنیاد آورد دعوت کرد و او دعوت ^{ملك} فخر
 را نمود و فخر الملك برام کرد و مکاتبات و معاودات روی داد تا ابو حامد خواه
 خواهی بنیاد آورد و چند گاد و نظامیه انجامند ریس نمود و باز ترک اشغله و
 اختلاط کرده بوطن خویش در طوس عود فرمود گویند در زمان انزال غزالی بطوس
 مؤید الملك وزیر او را بعود بغداد و ندر ریس نظامیه انجام دعوت کرد و او نپن پرف
 و چون مؤید الملك اصرار داشت غزالی جوابی مضمحل با مثناع صریح نگاشت و
 صورت جواب نامه دعوت وی بنیاد ریس نظامیه بغداد در تاریخ استظهار
 ثبت است صاحبان تاریخ مینویسد مؤید الملك وزیر امام محمد غزالی را در ایام
 عزلت بجهت بنیاد ریس بغداد طلب کرد وی در جواب نوشت الحمد لله رب العالمین
 والصلوة والسلام علی محمد و آل محمد و ما بعد خدمت خواجهر و ملجأ جهان بین
 مع الله المسلمین بطول بقاء این ضعیف و از حضیض خرابه طوس باوج دارالسلام
 بغداد عمره الله میخوانند کرم و بزرگی مینمایند بدین خفیه و اجابت که خواجهر را
 از حضیض بشری باوج مراتب ملکی دعوت نمایدای غزالی از طوس و بغداد

راه بخداوند بکسانیت اما از اوج انسانی تا حضیض حیوانی مسافت فراوان و التماس
 حضور این فقیر فرموده اند لاشک این فقیر را وقت فراوان است نه وقت سفر عراق
 فرض کن که غزالی ببغداد رسید و متعاقب فرمان دروس پیدا پس فکر مدتی
 باید کرد امر و زواجر و زانکار و دست از این بیچاره بدار و السلام علی من اتبع الهدی
 و بقول شیخنا بها الذین محمد عامل خود خواجه نظام الملک بغزالی بعد از آنکه آنک
 و ظهور انقطاعش مکتوبی فرستاده است و وجود بغداد و ندریس و تربیت
 فقه نظامیه آن دعوت نموده و امام غزالی جوابی بحضرت خواجه نظام الملک
 فرستاده و اعتذار نموده شیخ در یکی از دفاتر کتاب کاشکول ترجمه ابو حامد را بر
 سبیل اختصار ابراد فرموده است و این فقره مکاتبه نظام الملک را بوسیله راجع
 معترض شریف میفرماید بجزه الاسلام ابو حامد محمد الغزالی هو ثلید امام الحرمین
 اشغل علی فی نیا بومنه و خرج منها بعد موثره و قد صار ممن یعقد علیه
 الخناصر ثم و رد بغداد فاجب به فضلا العراف و اشهر بها و فوض الیه ندریس
 النظامیه و کان یحضر مجلس درسه ثلثمائة من الاعیان المدروسین فی بغداد
 و من ابنا الاكثر اکثر من مائه ثم ترک جمیع فک و تزهد و اثر العزله و اشغل بالعباده
 و اقام بد مشؤمته و بها صنف الاحیاء ثم انقل الی القدس ثم الی مصر و اقام بالاسکندریه
 ثم الفی عصا بوطنه الاصلی طوس و اثر الخلوه و صنف الکتاب المفیده و نسبت الیه
 غزالی فریضه من فری طوس حکم بعض الفضلاء قال و ابنا الغزالی بالبریه و علیه مرفعه
 و بیده رکوه و عصا فقلت ایها الامام الیس ندریس العلم ببغداد خیر من هذا فظن
 النظر الازد و اوفال

لما نرى بعد التعادى في تلك الأمانى ^و وفي شمس الأصيل في مقابل الوصل

تركت هو كإله وسعد بمنزل وعدا إلى مصحوب أو منزل

والتاريخ الأشواق في مملات فهد ^و منائب من فخر وهد فانزل

وبعد عنز الـ كنب الـ الوزير نظام الملك بسند عبد البغداد فابي وكتاب الـ

جوابا شافيا زبماند كرهنا ^و انك حضرت شيخ اجل درجاي ديكر از كتاب كشكول

ميدونسد كه صورت ماكتب الغزالي من طوس الى الوزير السعيد نظام الملك

جوابا عرج كتابه الذي اسند عافيا الى بغداد بعده فب نفويض المناصب

الجليلة الـ وذلك بعد نزهة الغزالي ونزكه ندر سير النظامية ^{بسم الله الرحمن الرحيم} والحمد لله رب العالمين

وجبهة هو مولد لها فاستبقوا الخبرات اعلم ان الخلق في نوجهم الى ما هو قبلت هم

ثلاث طوائف احداها العوام الذين يفسرون وانظرهم على العاجل من الدنيا فممنعهم

الرسول بقوله ما ذنبان ضار بار في زينة غنم باكر فسادا مرجب المال والشرف

في دين المسلم وثانيتها الخواص وهم المرجحون للآخرة العالمون بانها خير وايضا العالمون

لها الاعمال الصالحة فنسب اليهم التفسير بقوله الذين يباحرام على اهل الآخرة والآخرة

حرام على اهل الدنيا وهما حراما على اهل الله تعالى وقالها الاخضر وهم الذين

علموا ان كل شئ فوق شئ اخر فهو من الافلين والعافل لا يحب الافلين ويخففوا

ان الدنيا والآخرة من بعض مخلوقات الله واعظم امورها الاجرة فان المطعم والمنكح قد

شاركهم في ذلك كل اليهايم والذواب فليست امرية سنبة فاعرضوا عنها وانعرضوا

لخالقها وموجدتها وما لكهما وكشف عليهم معنى والله خير وايضا وتحققوا عندهم

حقيقة الاله الا الله وان كل من توجه الى ما سواه فهو غير خال من شرك خفي فصار

جميع الموجودات عندهم قسمة بين الله وما سواه واتخذوا ذلك كفتى ميزان وقلبه
 لسان الميزان فكلماء وقلوبهم مائلة الى الكفة الشريفة حكوا بثقل كفة الحسنات
 وكلماء واهامائل الى الكفة الخسيسة حكوا بثقل كفة السيئات وكان الطيف
 الاولى عوام بالنسبة الى الطبقة الثانية كذلك الطبقة الثانية عوام بالنسبة الى
 الطبقة الثالثة فرجعت الطبقات الثلاث الى طبقتين فحينئذ اقول قد دعا في
 صدر الوزراء من المرتبة العليا التي هي على عليين الى المرتبة الدنيا التي هي اسفل
 السافلين والطريق الى الله من بغداد وطوس ومرج كل المواضع واحد ليس
 بعضها اقرب من بعض فاسئل الله ان يوفقه عن نومة الغفلة لينظر في يومه
 لعله قبل ان يخرج الامر من يده والسلام بالجمله ابو حامد ازرباست عظمي وخطوب
 كبرى در حضرت خلافت و فریب ملكش او خواجه نظام الملك و مقبولیت عامه و
 شهرت نامه بگذشت و در طوس منزوی گشت و در جوار خویش خانقاهی برای
 صوفیه و مدرسه برای طلبه بنیاد نهاد و خود اوقات عزیز را بوظایف عبادت
 و شرایط ریاضت و تلاوت کلام الله و مجالس تدوین و افاضت توزیع کرد و جز این
 امور و مجالست اهل قلوب و تصنیف در انواع فنون بکاری نمیداد و راحت مونا
 فطرب الذین اشکوری در محبوب القلوب میگوید محمد بن ابی القاسم طوسی که از
 شاکران غزالیست در رساله تحاکمات آورده که خجسته الاسلام ابو حامد در راه
 حج بصحبت سید مرتضی رضوان الله علیه رسید در میان ایشان در عقاید
 کلامیه و مسئله لغات مناظره افتاد و مرتضی غزالی را براهین باهره و اصول
 حکمه و دلایل حقه و حجتهای ساطعه مجاب ساخت و او عقبند خویش بگریزند

ومذهب امامیه گرفت و این شعر ایشان بود که

پار با معرض ایماز گرفت
پیرگیری و اسلام از گرفت

فاخری سعید نورالله شهید این حکایت را از محاکمات زمزمی روایت کرده است
میفرماید مولانا سائل همدانی در بعضی از رسایل که در بیان احوال و معاللات
اهل سلوک نوشته در اثنا ذکر احمد غزالی گفته که محققین اهل ایمان زاد و اعتقاد
برادرش و غالب محبت اهل البیت قدسی و طغی نیست مشایخ شیعه الغزالی منا
گفته اند و محمد بن ابی القاسم طوسی که از قلامند غزالی است در رساله محاکمات
آورده که غزالی در راه حج بمحدمت شریف مرثی رسید و جهت تحقیق مذهب
خو بعضی از مشکلات مذهب را با خدمت میر مطارحه نمود و حضرت میر اصول
عقاید امامیه را بدلائل قاطعه و براهین ساطعه بر او تمام کرد و ایند و غزالی از منته
اهل سنت برگزیده مذهب امامیه داخل شد و چون از مکه معظمه مراجعت نمود
برادر او احمد غزالی منصور با او ملاقات نمود و گفت شنیده ام که با شریف مرثی
حبت داشته و بقول او مذهب شیعه اختیار کرده این معنی از تو بغایت عجب است
محمد در جواب گفت آنکه در این حدیث اختیار مذهب دیگری نموده بودم از من عجب
بود و این بیت بر او خواند

دوست با معرض ایماز گرفت
پیرگیری و اسلام از گرفت

انگاه در میان برادران میباحثه منعقد شد و نادور روزان داد یافت و احمد در
سهم بزرگ مفاجات سرد و از شیخ محقق شهید ابو عبد الله بن مکی قدس الله سره که
از اعاظم متأخران مجتهدان امامیه است منقولست که ایشان حکم بکذب ملاقات

غزالی با حضرت میر مرتضی علم الهدی میخویده اند و پراگه وقت مرتضی در سنه
 ثلاثین و اربعه بوده و تولد غزالی در سنه حین و اربعه
 علماء و تصحیح قول صاحب رساله حکایات که از فلا می نامام حجة الاسلام ابوحنای
 بوده است بعضی گفته اند همانا مراد سید مرتضی برادر سپید مجنبی پسران داع
 و ازینست که از مشاهیر اهل حدیث بوده و ثبوت العوام را در تفصیل مذاهب ملین
 او ساخته شیخ منجیب الدین فی صاحب فهرست معروف صحبت وی و برادرش
 مجنبی را در یافتن و نزد ایشان بلند نموده است و این قول فقیه فاضل کرمانشاهی
 خلف و حیدر بهمانست در مقلع الفضل و بعضی گفته اند همانا با شریف
 ابوالحسن سپید رخی این ملاقات روی داده و این قول قاضی سعید نورالله شهید است
 و طایفه حجة الاسلام با این هر دو شریف موافق میاید میگویند حجة الاسلام بعد از
 قبول مذهب امامت در او آخر عمر کتاب ستر العالمین را تصنیف نمود و بر موجب
 این عقیده است که در آن کتاب علی مانقله سبط ابن جوزی البغدادی میگوید و جامع
 الجاهل علی قوله لعلی یوم العید بر مرکب مولاة علی مولاة فقال عمر بن الخطاب
 ای الحسرت لقد أصبحت مولاة و مولاة کل مؤمن و مؤمنة فیهذا نص و تسلیم و رضی
 و مخکیم ثم بعد ذلك غلب الهوی لجنب الزیاسه و حمل عمود الخلافة و عهد البنود و
 خفیان الهوا و ضعفه الزیاد و اثنی عشریة و اثنی عشریة و اثنی عشریة و اثنی عشریة
 ففاهم کاس الهوی فساد و الی الملة الاولى فنبذوه و وراء ظهورهم و اثنی عشریة
 قلبا قیاس ما یشررون و هم در آن کتاب علی مانقله الشیخ فخر الدین الطریحی الجندی
 میگوید ثم ان ابامکر قال علی منبر رسول الله اقبلونی فلیست بمنجیرکم و علی فیکم افقال

هذا من رواه اوجدا واما ثانيا فان كان ههنا فالخلفا لا يلبق بهم المنزل والعجب من مناعه معونه
 بر لبي سفبار عليا في الخلافه و ابن ومن ابن اليسر سول الله قطع طمع من طمع فيها بقوله
 اذا ورا الخلفيان فاقتلوا الاخير منهما والعجب من حق واحد كيف ينقسم بين اثنين و
 الخلافه ليست بحجم ولا عرض فجزئي ازاينجا است كه محقق ثاني علي بر عبيد العالم
 ميفرموده است الفتر الى منا و علامه رباني مولانا فخر كاشاني نيز مانند فخره
 شهيد و شيخ طريحي ابو حامد را از متبصران شمرده و از بازگشتگان بدين هيب
 امامه نام برده اند و بعضي خود اسناد كتاب ستر العالمين و ابنغزالي مسلم نميدارند
 و با مفاخره مذكوره و املحوش ميشمارند و سردنصا بنفنا ابو الحسن علي بن الحسين
 المسعودي صاحب مروج الذهب و اخبار الزمان و الاوسط و غيرها كتابي بنظر
 وسيله است مترجم بستر العالمين ميشايد كه اين عبارت ازاينجا باشد چه مسعودي
 از شعبه شيعه است بلا ريب اما با آنكه مثل علامه فخر علي سبط ابن الجوزي
 صريحاً اين عبارت را از ستر العالمين بنصنيفا امام حجة الاسلام ابو حامد غزالي
 نقل نموده باشد هيچ مجال براي اين احتمال نماند علي هذا پير تصنيف كتاب
 المنقذ من الضلال كه بر و فنامته در قول بعصمت ائمه عليهم السلام مشتملست
 قبل از تصنيف ستر العالمين و كشف حقيقه الذايرين بوده با آنكه در حق كتاب
 المنقذ نيز گفته اند كه انرا در اخر عمر ساختند و هم فتوى وى بعدم جواز لعن نيز بد
 بن معويه قبل از اسنبصارا و بوده است چه اين قول نيز در حق ابو حامد اشتهار
 دارد و در اين باب ستوالي از غزالي كرده اند و او در جوابان استفتائهم
 ميبويد صريح در فخر غزالي كيد از لعن نيز بد صورت جواب استفتا من ذكره را

فاخى احمد بن خلكان در ترجمه ابوالحسن غلبه الكبا المراسى از فضیلت اعیان بجنه
 ثبت نموده است کماى مذکور و ابن جوزى و اعظ و جمعى از علما اهل سنت و عجم
 برخلاف این عقیدت و فتنه اند این جور در این مسئله بالخصوص کتابى نوشته
 موسوم بالزاد على المنعصب المند المانع من لعن نريد و ابن حجر در صواعق از غزاه
 نقل نموده که حرامست بر و اعظ و غیره آنکه مقتل حسین بر علی نقل نماید و آنچه
 ما بر صحابه رسول رفته است از شجر و تخاصم حکایت کند که اینها مهیج عداوت
 و بغض بعض صحابه و طعن و لعن ایشان خواهد شد باری حجه الاسلام غزالی
 در بزرگی و دانشوری مسلم اهل اسلام است اهل سنت که در ترویج و بیدارند
 بر رؤس ثقات از پیغمبر صلعم حدیثان الله ببعث علی و اسر کل مائت سنه لمانه
 الامه من یجد دلهما ^{و او را میگویند} بنها بر سر مائت خامسه از حجه الاسلام نام میبرند که انضربنک
 الحافظ ابن عساکر الموزخ و در وجه ثلقبا و بغیر الح چند قول دیده شده است یکی
 آنکه غزالی بختیف زای دهی است از خطه طوس ابو حامد اصلا از انضرب بود این قول
 سمعانی صاحب انساب و سپر ابو حامد نیز بر این معنی تصریح نموده گفته است
 غلط کرده و بخطا رفته اند کسانى که نام پدر مرا بکشید زای محجه میخواهند و دیگر
 غزالی بکشید زای بوزن ثلقا که نسبت باشد بجره معروفه و الحاق نابر عادت
 اهل خوارزم و جرجان و آن نواحیت که مثلا فصار و افضاری و بزاز و ابزازى میخواهند
 این قول مشهور و ضبط ابن خلكان و علامه است نوین و دیگر غزالی بکشید و لکن
 بنظر بنانساب بجره غزالی بالباشه و چنانکه نظر در وجه سابق برانست بلکه بر این
 تفسیر که هندی و شاکیر اینی در وجه تلفیق ابوسلمه و ذوالمجال بخلال گفته است